

ابن عمید

(۲)

بقلم آقا میرزا مهدی یثربی

یکی دیگر از مسافرت‌های ابن عمید سفری است که باذربایجان نمود و موجب آن این بود که ابراهیم سالار امیر آذربایجان که خواهرش زن رکن‌الدوله بود از مخالفین خرد شکست خورده و بر رکن‌الدوله پناهنده گردید در همین سال ۳۵۵ پس از اینکه رکن‌الدوله غزاة خراسانی را شکست داده و از مملکت خود خارج کرد ابن عمید را بایک عده کافی از قشون خود مأمور نمود که ابراهیم را باذربایجان برده مخالفین او را مغلوب و مملکت از دست رفته او را باو بسپارد ابن عمید این مأموریت را بخوبی انجام داد و آذربایجان را برای ابراهیم فتح نمود و چون وسعت آن مملکت و کثرت دخل آنجا را دید کاغذی بر رکن‌الدوله نوشت که این مملکت شارای فواید بسیاری است و سالی پنجاد میلیون درهم میتوان از آن برداشت کرد در صورتیکه عاید ابراهیم کمتر از دو میلیون درهم میشود و بعلت عیاشی و بی‌کفایتی و طمع اطرافیان او از عهده اداره آنجا بر نمی‌آید بهتر است که این مملکت فتح شده را خود تصرف کنی و معادل دو میلیون درهمی که با ابراهیم عاید میگردد از عواید ری یا اصفهان و همدان باو بدهی که آسوده مشغول عیاشی خود باشد رکن‌الدوله این پیشنهاد را قبول نکرد و با ابن عمید نوشت که آذربایجان را تسلیم ابراهیم کرده مراجعت نماید (سیاست مداری ابن عمید و جوان مردی رکن‌الدوله از این حکایت معلوم میشود) آخرین نهضت و حرکتی که از ابن عمید دیده میشود حرکت او است بطرف همدان و کردستان که در این سفر وفات کرد

شرح قضیه این است که حسنویه پسر حسین کرد (۱) در حدود کردستان و دینور قوی شده بود و چون غالباً بین رکن الدوله و سلاطین سامانی نزاع بود رکن الدوله فراغت دفع او را نداشت تا اینکه بین حسنویه و سهلان پسر مسافر که یکی از عمال رکن الدوله بود محاربه شد سهلان و قشون رکن الدوله مغلوب شدند این بود که رکن الدوله ابن عمید را بایک نشون مهم و نجمال بسیارے، امور محاربه حسنویه کرد ابن عمید در سال ۳۵۹ بطرف همدان - رکت کرد و بعلت مرض نقرس (۲) نمیتوانست براسب سوار شود و سوار عباری میشد تا اینکه در شب ۶ صفر ۳۶۰ بعلت نقرس و سایر امراض و کسالتهای روحی که از اطوار و جرکات پسرش داشت در همدان وفات کرد

کفایت و کار دانی ابن عمید و تدبیر او در ممالکت داری و معمور کردن ولایات و زیاد کردن اموال و عدالت او نسبت برعیت بقدرے است که میتوان گفت در این وزراء سلف و خلف خود کمتر نظیر داشته تنها چیزیکه

(۱) این شخص مؤسس خانواده ایست که با اسم سلاطین حسینیہ کردستان در تواریخ اسلام ذکر میشوند بدر پسر همین حسنویه که از سال ۳۶۹ تا سال ۴۰۵ سلطنت کرد یکی از با هوش ترین مردمان عصر خود و بزرگترین افراد این خانواده است متصرفات بدر بقول ابن اثیر شایور خواست و دینور و بروجرد و نهاوند و مقداری از اهواز بوده و شایور خواست را معجم البلدان در ۲۲ فرسخی نهاوند و ۱۲ فرسخی الشتر میداند

(۲) مرض نقرس در ابن عمید ارثی بود و چنانچه دیدیم بدر او (عمید) هم بهمین مرض مبتلا بوده است ابن خلکان از کتاب الوزرا تألیف هلال بن محسن بن صابی نقل میکند که ابن عمید بدو مرض قولنج و نقرس مبتلا بود کسی از او پرسید کدام یک از این دو مرض دردناک تر است گفت وقتی نقرس شدن میکند گوئی در دهان سبعی خائیده می شوم و وقتی قولنج عارض میشود آرزو میکنم که آنرا با نقرس مبادانه کنم

مانع پیشرفت خیالات عالیه اوشد این بود که رکن الدوله گرچه در بین اقران خود عادل شمرده میشد ولی چون نازه بساطت رسیده بود و قشون دیلم عادت بغارت و تجاوز باموال رعیت کرده بودند برای اینکه بتواند بر آنها ریاست کند از نجاوزات آنها جلوگیری نمیکرد بالطبع هم مثل پسرش عضدالدوله ضابط و نافذ الامر نبود از این جهت ابن عمید نوعی که میخواست نمیتوانست در انتظام امور ممالک و حفظ اموال رعیت اقدام کند ابن مسکویه گوید رکن الدوله بقدری در ممالک داری اهمال و مسامحه میکرد که وقتی باو گفته میشد دسته از اکراد فلان قافله را زده اند می گفت آخر اکراد هم محتاج بنان و معاش هستند يك وقتى باو خبر دادند که جمعی از اکراد يك دسته قاطر را در نزدیکی شهر برده اند و بقدری نزدیکند که اگر تعقیب شوند دستگیر میگردند پرسید چند سر قاطر و چند نفر دزد بوده اند گفتند شش سر قاطر و هفت نفر دزد بوده اند گفت اختلاف بین آنها میشود خوب بود قاطر هاهم هفت راس باشند تا بی اختلاف قسمت کنند آنوقت بایک چنین پادشاهی ابن عمید چطور میتواند خیالات عالیه خود را اجرا کند باین حال همین هرج و مرج و بی انتظامی را بایک صورت خوبی تبدیل نمود

اما درجه فضل و علم ابن عمید در علوم ادبیت و حفظ لغات و دواوین شعراء جاهلیت و اسلام محتاج بذکر نیست و در این علوم معروفتر از آنست که گفته شود علاوه بطورے که ابن مسکویه گوید در علوم فلسفه طبیعی و ریاضی و علوم غریبه مهارت کامل داشته .

سوم از این خانواده ابوالفتح علی ابن محمد بن عمید ملقب بذی الکفایتین است که در مراتب فضل و ادب میتوان گفت از پدر خود میراث برده بوده ولی در متانت و عقل و مردم شناسی خیلی از پدر خود عقب مانده و بعکس جلف

و عیاش و موقع ناشناس و مآل نیندیش بوده است ابوالفتح در زمان پدرش طرف توجه رکن الدوله گشته و بعلت هوش و ذکاوت فطری خاطر او را بخود جلب کرده بود ولی مثل غالب جوانهای تازه بنعمت رسیده در مهیا ساختن آلات تجمل و زینت و فراهم کردن ادوات ریاست و بزرگی هیچ فروگذار نمیکرد نسبت برؤسای دیلم بذل و بخششهای خارج از اعتدال مینمود و غالباً باخواس آنها معاشرت میکرد و دوست داشت که رؤسا و سرکردگان دیلم در جلو او راه رفته و بریاست و بزرگی او اعتراف کنند و هیچ کس از زمین بوسیدن پیش او خود داری ننماید پدرش ابن عمید همیشه او را از این حرکات منع میکرد و میگفت دیلمیها مردمان حسودی میباشند کسی میتواند بر آنها ریاست کند که بکللی زینت و تجمل را ترک گشته و مثل یکی از اواسط آنها راه برود بذل و احسان هم بقدری نسبت بانها جایز است که بعد افراط نرسد و موجب غرور و نتعاسد آنها نشود پسر جوان البته نصایح پدر پیر را نمی شنید و ابن عمید مکرر میگفت که خانواده عمید را کسی نبود نخواهد کرد مگر همین بچه (ابوالفتح) پسر از مردن ابن عمید در همدان از طرف رکن الدوله ابوالفتح بریاست قشون اعزامی مقرر شد مشارالیه از وحشت اینکه در نبودنش موقعیتش را در دربار متزلزل سازند زودتر با حسنویه صلحی کرده و بطرف ری برگشت و در سال ۳۶۱ یعنی یکسال پس از مردن پدرش بجای او بوزارت و سر کردگی قشون منصوب گردید تا اینکه در سال ۳۶۳ قشون بختیار پسر معزالدوله بر او شوریدند و او بعموی خود رکن الدوله و پسرعمویش عضدالدوله که در آن موقع والی فارس بود نامه نوشت و استمداد کرد رکن الدوله ابوالفتح ابن عمید وزیر خود را ببغداد فرستاد و قشون مهمی هم با او همراه کرد عضدالدوله هم پس از اینکه مکرر از پسرعموی نالایقش کاغذ رسید واستغاثه

را از حد گذرانید با استعداد کامل بطرف بغداد آمده مخالفین بختیار را مغلوب کرد ولی باطناً برضد بختیار تحریکاتی نموده و بالاخره او را مجبور باستعفا کرده و بعدهم او را حبس کرد ابو الفتح بن عمید گرچه در باطن به پیشرفت عضدالدوله خوشوقت نبود [۱] ولی چاره غیر از تمکین نداشت از آنطرف رکن الدوله که شنید از طرف پسرش نسبت برادر زادش چنین حرکتی شده بی تاب و آرام گشته کاغذها بمرزبان پسر بختیار که آن هنگام حاکم بصره بود و ابن بقیه وزیر و سایر عمال اطراف نوشته همه را برضد عضدالدوله تشجیع کرد و وعده کرد که خودش برائے اخراج عضدالدوله از عراق بانجا حرکت کند عضدالدوله که بغداد را دیده و حالات امارت انجا را در همین مدت قلیل چشیده بود بسهولت نمیتوانست از آنجا صرف نظر کند و از طرفی هم باعدم رضایت پدرش نگهداری آنجا را برای خود مشکل میدانست این بود که ابو الفتح بن عمید را در خلوتی خواست و باو گفت باید خودت بر سر بروی و بر رکن الدوله بگویی که بی لیاقتی بختیار باعث اینهمه فتنه شده اگر او را در بغداد بگذارم و بروم مخالفین بر او غلبه کرده و بالاخره تسلط خانواده بویه بر بغداد خاتمه می پذیرد اگر میخواهی بختیار آسوده باشد یا او را در پیش خود بخواه

(۱) اینکه نوشتم در این سفر هم ابو الفتح بن عمید راضی بموقفیت عضدالدوله نبود و قبلاً متمایل به بختیار بود مستند بمدرک ذیل است، تعالی در یتیمه الدهر در حالات ابن حجاج شاعر گوید در موقعی که بختیار را عضدالدوله حبس کرده بود و ابو الفتح از این غصه ترک شراب کرده و ابن بقیه وزیر بختیار شراب خورده بود ابن حجاج که در این موقع محتسب بغداد بوده اشعار ذیل را خطاب با ابو الفتح گوید

حقی علی الاستاذ قدوجیا فالیه قد اصبحت منتسباً
 مولای ترک الشراب ینکرده من کان فی بغداد محتسباً ان کان من غم الامیر فلم وزیر بالامس قد شراباً
 یا سادتی قد جائنا رجب — فتفضلوا واستقبلوا رجباً — بمدامة لولا ابوتها... ما کنت قط اشرف العنما

و يك قسمت از مملکت خود را باو بده يا اجازه بده که من یکی از ولایات فارس را باو بدهم و من عراق را سی میلیون درهم از نو مقاطعه میکنم و ده میلیون آنرا تقدماً میفرستم بعد باین عمید گفتم اگر پدرم این مطالب را قبول نکرد باو بگو که چون بعد از این بین من و بختیار جز عداوت نخواهد بود اگر این پیشنهادات را قبول نفرمائی ناچار بختیار و برادران او را هلاک میکنم و بغداد را بی صاحب گذاشته بشیراز میروم این عمید گفت این پیغامها را من نمیتوانم برکن الدوله بگویم بهتر این است که قبل از اینکه من بروم دوتفر رسول بفرستم آنها این مطالب را گوش زد کنند تا من برسم و باقی حرفها را بگویم همین کار را کردند اول دوتفر رسول و بعد ابوالفتح حرکت کردند موقعی که رسولها پیش رکن الدوله رفته و شروع باده رسالت کردند همین که او مطالب را فهمید حربه ای که در جلو داشت برداشت که آنها را بزنند آنها فرار کردند و پس از نسکین غضب آنان را خواست و گفت بعضد الدوله بگوئید من تو را یاری پسر برادرم فرستادم یا اینکه برای دستگیری و طمع بمملکت او مگر نمیدانی که من مکرر اشخاص بیگانه را یاری کردم و آنها را بمملکت خودشان رساندم بدون اینکه يك درهم چشم داشته باشم تو در مقابل دو درهم که برای خاطر من و پسران برادرم خرج کرده بمملکت آنها طمع داری رسولها رفتند و ابوالفتح بری وارد شد مدتی محجوب و مغضوب بود و بالاخره شفاعت اشخاصی مخصوص از مغضوبیت بیرون آمده و عهده دار گردید که بغداد مراجعت کرده بختیار را خلاص و عضد الدوله را از بغداد حرکت دهد ابوالفتح بن عمید بغداد برگشت و عضد الدوله را از حقیقت کار مطلع کرد عضد الدوله در نهایت بی میلی بطرف شیراز حرکت نمود و ابوالفتح در بغداد ماند هم مسالکی ابوالفتح و بختیار در عیاشی و خوبی منظره دجله و فراهم بودن وسائل عیش و نوش در شهر بغداد



ابوالفتح را مدت طولانی در آنجا نگهداشت و اغلب با بختیار در گفتار و روی دجله با هم و لعب مشغول میبودند و فرار از کار و زحمت را مفتنم میشمرد بختیار هم علاوه بر هم مشربی که طبعاً موجب ارتباط است بواسطه مساعدتی که ابوالفتح در استخلاص او کرده بود قلباً از او ممنون شده و تقاضا کرد که در بغداد مانده و شاغل مقام وزارت او گردد ابوالفتح قبول نمود و گشت مادر و اهل و عیال و تمام دارائی من در ری و زیر دست رکن الدوله است و من نمیتوانم از آنها صرف نظر کنم علاوه مخالفت رکن الدوله برای من و تو هیچ یک خوب نیست میدانی که رکن الدوله با آخر عمر رسیده و بهمین زودی میمیرد من عهد میکنم که پس از مرگ رکن الدوله بایک قسمت مهم از قشون او بسوی تو بیایم و در این زمینه عهد و میثاقی توسط محمد بن عمر علوی که از اعظام رجال و سادات عصر خود بوده است بین این دو جوان بی تجربه منعقد گردید [۱] ابوالفتح مدت طولانی در بغداد ماند و املاک و عقاری هم در آنجا خرید و کاملاً فهماند که در خیال مراجعت ببغداد است و بالاخره پس از اینکه بدرخواست خودش از خلیفه وقت | الطائع لله | بدو الکفایتین ملقب گردید بری برگشت اما عضدالدوله پس از آنکه بشیراز مراجعت کرد احساس نمود که پدرش از او ناراضی است و اگر بهمین حال بمیرد ممکن است در امارت و ریاست او خللی

(۱) از همین معاهد باید درجه عقل و متانت این دو جوان (ابوالفتح بن عمید و بختیار) را سنجید بختیار با این همه مساعدت و ملاحظاتی که رکن الدوله با او کرد و او را از جنگال عضدالدوله نجات داد است حالاً که آسوده شده اول کاری که میکنند میخواست وزیر او را فریب دهد ابوالفتح هم علاوه بر حقوق ناشناسی عهد میکند پس از مردن صاحبش اولاد او را ترک کند مثل عضدالدوله با آن مزایا را رها میکند و بختیار نالایق را میگیرد همین آدم ناشناسی او بالاخره نا بودش کرد

وارد گردد و برادران و مخالفین دیگر نسبت باو بهائنه بدست بیاورند این بود که کاغذی بابن عمید (ابوالفتح) نوشت و تقاضا کرد که از پدرش اجازه بگیرد او بری آمده بزیرت پدر نائل گردد ابوالفتح بن عمید چون نفوذ ارشی و اکتسابی در دماغ رکن الدوله داشت

باو گفت عدم رضایت شاه از عضدالدوله که پسر بزرگ و رئیس آتیه این خاندان است باعث فساد ملک خواهد بود خوب است اجازه دهید او از شیراز آمده رفع تقار و دل تنگی شود رکن الدوله پس از آنکه مدتی رضایت نمی داد بالاخره بملاقات عضدالدوله راضی گردید ولی گفت آمدن عضدالدوله بری متلزم مخارج زیادی برای من است و باید بخود او و تمام همراهانش خلعتها و هدیهها بدهم و در خزانه من مالی که از عهده این اخراجات بر آید نیست ابوالفتح گفت ممکن است شما بشیراز بروید که هم سرکشی به آن قسمت مملکت کرده باشید و هم فواید مالی از تقدیسیهای عضدالدوله حاصل کنید رکن الدوله این رأی را هم نپسندید و گفت ملوک اطراف خواهند گفت که فلانی در موضوعی پسرش را تأدیب و متوحش نمود بعد خود او برای ترضیه او حرکت کرد ابوالفتح شرح مذاکره را بعضدالدوله نگاشت عضدالدوله در جواب نوشت که يك شق سومی هم دارد که رکن الدوله پدرم برای سرکشی باصفهان آید من هم بقصد زیارت و عیادت او بانجام می آیم بالاخره بهمین قرار عمل شد رکن الدوله با نهایت ضعف پیری و مرض باصفهان آمده عضدالدوله هم از شیراز و فخرالدوله پسر دیگر رکن الدوله از همدان در آنجا جمع شدند مؤیدالدوله پسر دیگر رکن الدوله (که گویا با عضدالدوله از يك مادر است) خاکم اصفهان بود این پادشاه خوش بخت با تمام افراد خانواده خود مدتی در اصفهان مانده و ترتیب تقسیم ولایات را بین پسرهای خود و اینکه عضدالدوله رئیس

و مطاع باشد داده وبری مراجعت کرد ابو الفتح ابن عمید در این سفر تقدیمیهایی وافر برکن الدوله و پسرهای او و خائنه های بسیاری باطرافیان آنها داد از جمله بخواص دیلم و غیرهم هزار قبا و هزار کسا بخشید رکن الدوله پس از برگشتن از اصفهان در ری وفات کرد و عضد الدوله در همان سال ۳۶۶ بطرف بغداد رهسپار گشته و آنجا را بقهر و غلبه از چنگ بختیار در آورد مؤید الدوله نیز بخلاف برادر بزرگتر باتفاق نویسنده لایقش (صاحب بن عباد) برے آمده بدو وزارت را همان طور که بود بابو الفتح ابن عمید وا گذاشت شغل صاحب اگرچه تنها نویسنده گی مخصوص مؤید الدوله بود ولی چون يك نحو اختصاص وارتباطی با مؤید الدوله داشت از این جهت مکروه خاطر ابو الفتح واقع گردیده و ابو الفتح تحریکاتی بر ضد صاحب کرده و قشون را بر ضد صاحب برانگیخت بطوری که مؤید الدوله مجبور شد صاحب را از ری باصفهان بفرستد ولی همین حرکت موجب کینه مؤید الدوله با ابو الفتح شد و اضافه شد این کینه بر بعضی که از قدیم عضد الدوله از ابو الفتح داشت (۱) این بود که رأی دو برادر (عضد الدوله و مؤید الدوله) بر حبس ابو الفتح بن عمید قرار گرفت که در یکی از قلعه ها او را محبوس دارند و اموال او را بگیرند.

ولی پس از اینکه او را بمحبس بردند کلمات زنده نسبت به عضد الدوله گفت که باو خبر رسید این بود که تغیرش زیاد تر شده و مخصوصاً يك نفر را بری فرستاد که هرچه ممکن است او را تعذیب کرده و مطالبه اموال نماید تعالی گوید که بعضی نقل کرده اند که یکی از چشمهای او را کور و بینی و

(۱) عین عبارت تعالی را در بیتینا الدهر می نگاریم
وانضاف ذلك الى تغیر عضد الدوله و احتقاده علیه لاشیاء کثیره منها مما یلتمه بختمیر و منها
میل القواد الیه بل غلواهم فی موالاته و محبته و منها ترفعه عن التواضع له فی مکاتباته

ریش او را بریدند و او در آن حال پس از آنکه دو رکعت نماز خواند این اشعار را نوشت (بدل من صورتی - المنظر - لکنه ماغیر المخبر) - ولست ذاخزن علی فائت - لکن علی من لی يستعبر - وواله القلب لما منی - مستخبر عنی ولا یخبر - فقل لمن سر بما ساءنا - لا بدان یسلک ذالمعبر) - ثعلبی از ابو جعفر نامی که از مخصوصین ابوالفتح است نقل میکند که ابوالفتح در همان نزدیکی که گرفتار شد غالباً این دو شعر را میخواند (دخل الدنیا اناس قبلنا - رحلوا عنها و خلوهالنا - فنزلناها کما قدرنا و نخلیها قوم بعدنا) باز ثعلبی گوید پس از آنکه در محبس افتاد و یقین کرد که مجدوم زاده های او غرضی جز کشتنش ندارند و بردن مال آنها را قانع نمیسازد دست برد و جیب جبهه که پوشیده بود باز کرده کاغذی که در آن ثبت و دائع و گنجهای بی پایان پدرش بود بیرون آورده و در آتش انداخت و بآن کسی که موکل و مأمور قتلش بود گفت هر کار خواهی بکن قسم بخدا که یک دینار از اموال مستوره من باقای تو نخواهد رسید بالاخره بقدری او را عذاب کردند که مرد و بمردن ابوالفتح خانواده عظیم الشان عمید متقرض گردید و بالاخره همان طور که ابوالفضل ابن عمید پیش بینی میکرد علت انقراض این خانواده نجیب صورت حرکات خارج از متانت ابوالفتح بود بعضی مورخین از قبیل ابن اثیر و ابوالفدا (که غالباً روایاتش از ابن اثیر اخذ شده) مینویسند ابوالفتح همان شبی که دستگیر شد خیلی مسرور و خوشحال بود مجلس بزمی آراست و این چند شعر را ساخت و بمغنیان داد که بسرایند

دعوت العلی و دعوت المنی - فلما اجابا دعوت القدح - و قلت لایام شرح الشباب - الی فهذا اوان الفرح اذا بلغ المرء آماله - فلیس له بعدها مقترح) ولی ثعلبی گوید که این اشعار را (غیر از شعر دوم که ذکر نمیکنند) ابوالفتح موقعی گفت که بعد از پدرش متقاعد وزارت گردید و البته قول ثعلبی که بآن عصر نزدیک بوده بر قول ابن

اثر مقدم است و نیز ثعالبی گوید این دو شعر را هم در همان وقت گفت
 اذا انا بلغت الذی كنت اشتهی واضعافه الفنا فکلنی الی الخمر وقل لنذیمی قم الی الدهر
 واقترح علیه الذی تهوی ودعنی مع الدهر هم چنانکه از این اشعار و غیر آنها که
 در یتیمه الدهر مذکور است مقام عالی ادبی ابوالفتح ظاهر میشود خفت و سبکی
 و غرور و باصطلاح یک جوهرستی او هم ثابت میگردد کشته شدن ابوالفتح در سال
 ۳۶۶ یعنی همان سال وفات رکن الدوله و تسلط عضد الدوله است بر عراق
 ابن مسکویه که از خدام این خانواده است و ما غالب آنچه نقل کرده ایم از
 کتاب تقیاس او که (تجارب الامم است) باینکه در صفحه ۳۵۴ از کتاب مزبور
 وعده میکند که در موقع خود کیفیت هلاک ابوالفتح بن عمید را ذکر کند ولی
 در صفحه ۳۷۷ در حوادث سال ۳۶۶ همین قدر گوید فی هذه السنه قبض علی-
 ابی الفتح بن العمید بالری بعد گوید ذکر السبب فی ذلك ولی جاء مطب را
 بکلی سفید گذاشته و مصحح کتاب در هامش نوشته بیاض فی الاصل شاید یک
 علل سیاسی در کار بوده که ابن مسکویه بانهایت اصراری که بذکر جزئیات
 حوادث مخصوصاً امور مربوطه باین خانواده دارد از ذکر علت دستگیری او
 و شرح آن خود داری کرده است این را هم نگفته نگذاریم هر چند ابن عمید
 مطلقاً منصرف بابوالفضل بن عمید است ولی ابوالفتح پسر او هم در کتب تاریخ
 باسم ابن عمید ذکر میشود و همین باعث اشتباه بعضی مورخین شده مثلاً
 صاحب حبیب السیر پدر و پسر را یکی فرض کرده و در کنیه آن تردید میکند
 که آیا ابوالفضل است یا ابوالفتح صاحب مجالس المؤمنین اصلاح دادن بین رکن الدوله
 و عضد الدوله و جمع کردن بین آنها را بابوالفضل نسبت میدهد و درست آن
 است که ما نوشتیم در خاتمه این دو شعر را که بعضی از اصحاب ابوالفتح بن عمید
 پس از کشته شدنش در مرثیه این خاندان گفته اند می نگاریم

آل العمید و آل برمک مالکم
 کان الزمان یحبکم فیداله
 قل المعین لکم و ذل الناصر
 ان الزمان هوالمحب الغادر

میرزا تقی خان سرائی

معروف به (پور سعیدی) شیرازی

در شماره (۱۱) در صفحه (۸۱۴) بقلم آقای اشراق خاوری مجملی از حالات میرزا تقی خان سرائی نگاشته شده بود بعات اینکه نگارنده محترم مرقوم داشته بودند که اسمش بر من غیر معلوم و نسبش موافق ادعای خود به سعیدی شیرازی پیوندد چونکه این اظهارات فقید مرحوم بطور تحقیق بر بنده معلوم نیست ولی نسب و حسب سرائی که بنده اطلاع دارم ذیلاً نگاشته میشود نام نامی استاد مرحوم میرزا تقی خان باب گرامی معظم له میرزا محمد علی موطن اصلی جهرم پارس پدر سرائی از جمله اعیان و فضیلائی جهرم محسوب می گردیده -

سرائی از طفولیت تا پانزده سالگی در تحت تربیت پدر فاضل خود زندگانی مینموده و از آنجائی که همیشه ایادی بی رحمی طبیعت بابی رحمتزین طریقه برای ضعیفترین موجودی دراز میشود سرائی را در ۱۵ سالگی سالک طریقی بی پدری میکند -

سرائی پس از يك سال از فوت پدر راه طهران پیش می گیرد در بدو ورود طهران تاچند مدت در تحت پرستاری شوهر خواهر خود که یکی از تجار معتبر آن روز بوده زندگانی مینماید